

دهقانان شهر انبار، هنگام رفتن امام به شام او را دیدند. برای وی پیاده شدند و پیشاپیش دویدند. فرمود: «این چه کاری است که انجام می‌دهید؟!» گفتند: عادتی است که بدان امیران خویش را احترام می‌کنیم. فرمود: «به خدا سوگند که امیران شما از این کار سودی نبردند و شما در دنیا خود را به رنج می‌افکنید و در آخرت نیز هلاک می‌شوید».<sup>۱</sup>

## ۹. آسیب بی‌برنامگی و ناکارآمدی

عاقبت‌اندیشی و برنامه‌ریزی مناسب، رکن اساسی پیشرفت و کمالیابی است. بهره‌وری بهینه از استعدادها و امکانات نیازمند آن است که اولویتها شناسایی شود، اهداف بایسته در نظر گرفته شود و زمان مناسب هر برنامه پیش‌بینی گردد. با واقع‌بینی، محدوده منابع و فعالیتها و انتظارات طراحی شود و گامهای دستیابی به هر هدف معلوم شود. با چنین دیدی می‌توان به بخشهایی از آرمانها دست یافت. فقدان برنامه‌ریزی به روزمردگی و خارج شدن امور از چارچوبش و هدر رفتن امکانات و تضییع حقوق مردم و بالاخره اثبات ناکارآمدی دین در اداره نظام دنیا منجر می‌شود و این، بزرگ‌ترین آسیب برای نظام دینی است.

امام علی علیه السلام عامل سقوط دولتها را چهار چیز می‌داند: «ضایع کردن اصول (مبانی)»، «چنگ زدن به فروع (امور غیر مهم و تشریفاتی)»، «به کار گماردن نالایقان» و «کنار گذاردن نخبگان».<sup>۲</sup>

امام علی علیه السلام درباره برنامه‌ریزی می‌فرماید: «امکانات در حد کفایت با برنامه‌ریزی مناسب، بسی بهتر از امکانات فراوانی است که با اسراف‌گریها همراه باشد»؛<sup>۳</sup> «برنامه‌ریزی و عاقبت‌اندیشی نادرست، کلید نابسامانی و فقر است»؛<sup>۴</sup> «تا کاری را خوب نسنجیده‌ای، به آن اقدام نکن».<sup>۵</sup>

۱. همان، حکمت ۳۷.

۲. التیمی الآمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ۱۰۹۶۵.

۳. ابن شعبه الحرانی، *تحف العقول*، ص ۵۹. ۴. همان، ص ۳۴۶.

۵. التیمی الآمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۳۳۲.

## لهجه قرآن کریم<sup>۱</sup>

□ دکتر جواد علی

□ مترجم: حسین علینقیان<sup>۲</sup>

مقدمه مترجم

دکتر جواد علی (۱۹۰۷-۱۹۸۷ م.) در شهر کاظمیه بغداد متولد شد. دروس عربیت و علوم اسلامی را در دانشکده الامام الاظم گذراند. در ادامه در دانشگاه هامبورگ با ارائه رساله «المهدی و سفراؤه الأربعة» در سال ۱۹۳۸ م. به درجه دکتری نائل آمد. مدتی به عنوان دبیر مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر وزارت معارف عراق مشغول به کار شد. سپس در سال ۱۹۴۷ م. در *مجله المجمع العلمی العراقی* به سمت سردبیری گماشته شد، همچنین در کنفرانسهای خاورشناسی در سراسر دنیا دعوت می‌شد و در آنجا نقش مهمی را در این زمینه عهده‌دار بود. دانشگاه بغداد بالاترین

۱. این نوشتار برگردان و تلخیصی است از مقاله «لهجه القرآن الکریم» که در *مجله المجمع العلمی العراقی* مجلد سوم جزء دوم به چاپ رسیده است.

2. alinaqian1352@yahoo.com

درجه (استاذ متمرس) را به وی اعطا کرد. از تألیفات مشهور وی *التاریخ العام* (۱۹۲۷ م.)، *تاریخ العرب قبل الاسلام* در هشت جلد (۱۹۵۱ م.) و *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام* در ده جلد (۱۹۶۸ م.) است و نیز مقاله‌های بسیاری که در مجله‌های معتبر عربی و غیر عربی به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

منشأ پیدایش لهجه‌ها و زبانها، تحوّل زبانی است. فرق عمده بین زبان و لهجه در درجه «تحوّل» نهفته است، اگر تحوّل، گسترده باشد، گفته می‌شود که «زبان جدیدی» به وجود آمده است، اما اگر این تحوّل متعارف باشد، گفته می‌شود که «لهجه جدیدی» ایجاد شده است؛ به عبارتی، رابطه میان لهجه (گوش) و زبان، رابطه خاص و عام است؛ زیرا محیط گویشی، بخشی از یک محیط وسیع‌تر و گسترده‌تر است که چندین گویش را شامل می‌باشد. اگرچه این گویشها هر یک ویژگیهای خاص خود را دارند، تمام آنها در مجموعه‌ای از پدیده‌های زبانی اشتراک دارند. به این اجتماع گسترده‌تر که از چندین گویش تشکیل شده است، اصطلاحاً «زبان» اطلاق می‌شود؛ با وجود این، غالباً ترسیم حد فاصل میان زبان و گویش، کاری مشکل است.

عده‌ای از دانشمندان، وجود گویشها را انکار کرده‌اند؛ بدین معنا که معتقدند میان گویشی با گویش دیگر و یا میان زبان مشترک و گویشی که بدان منسوب است، هیچ‌گونه مرز روشنی که آنها را از یکدیگر جدا کند، وجود ندارد. از طرفداران این نظریه، «جاستون پاری» است.

برخی از دانشمندان به دفاع از «نظریه تقسیم گویشی میان زبانها» پرداخته‌اند. «آنتوان میه»<sup>۲</sup> یکی از طرفداران این نظریه است. تفاوت بین زبان و لهجه، یک موضوع زبان‌شناختی صرف نیست؛ ممکن است دو نظام ارتباطی به اندازه‌ای شبیه هم باشند که به طور دو جانبه درک گردند، اما از آنها با عنوان زبانهای متفاوت یاد شود؛ برای مثال، معمولاً هلندی و آلمانی را دو زبان متفاوت تلقی می‌کنیم، هرچند

۱. به نقل از: حمید المطبعی *موسوعة اعلام العراق فی القرن العشرين*، بغداد، ۱۹۹۵ م.، جزء اول، ص ۴۷.

2. Antoine Meluet.

آلمانی زبانهای شمال این کشور به راحتی می‌توانند با همسایگان خود که به زبان هلندی تکلم می‌کنند، ارتباط برقرار کنند. این دو نظام در اصل به دلایل سیاسی یا ملی‌گرایانه به عنوان دو زبان متفاوت تلقی می‌شوند، نه لهجه‌هایی از یک زبان واحد. همان‌گونه در مقوله مربوط به سیادت و افصح بودن لهجه قریش در مباحث زبان‌شناسی عربی، که پاره‌ای از روایت‌های مربوط، خالی از تأثیرات مذهبی و سیاسی نبوده است.

زبان عربی که شاخه‌ای از زبانهای سامی به شمار می‌رود، در یک تقسیم‌بندی کلی، عربی جنوبی و شمالی را شامل می‌شود. زبان عربی فصیح یا کلاسیک (عربی شمالی) که قرآن کریم بدان نازل گشته است و تا امروز مورد استفاده کشورهای متعددی است، تاریخچه روشن و درخشانی ارائه می‌دهد، لکن مراحل نخستین آن به علت قلت یا ناقص بودن مراجع، پژوهنده را دچار دشواریها و تردیدهای فراوان می‌کند، به ویژه اینکه این دورانها با عصر نزول قرآن مصادف است و به سبب اهمیت قرآن، محققان میل دارند، نظری دقیق و خلل‌ناپذیر درباره زبان داشته باشند.

گنجینه‌ای که نخست قرآن و سپس دانشمندان قرنهای دوم به بعد برای ما باقی گذاشته‌اند، همه به زبانی غنی و نضج یافته است که گاه با شدتی چشم‌گیر و گاه با اختلافی اندک از صدها لهجه دیگر جزیره العرب متمایز است.

آنچه در قرن اخیر مورد بحث قرار گرفته است، اصل و چگونگی پیدایش این زبان است. زبان‌شناسان عرب به این دلیل که رابطه میان زبان و گویش (لهجه) را به طور واضح و روشن درک نکرده بودند، آشکارا میان آن دو خلط کرده‌اند و به همین دلیل است که آنها گویشهای عربی را زبانهای گوناگونی تلقی کرده‌اند. با وجود چنین برداشتی، این دانشمندان از این گویشها جز قطعه‌هایی ناقص روایت نکرده‌اند، لیکن زبان‌شناسان جدید به اهمیت بررسی و تحقیق درباره گویشهای عربی قدیم پی برده‌اند.

بررسی گویشهای قدیمی ما را در پاسخگویی به این سؤال مشکل‌یاری می‌بخشد که آیا زبان عربی فصیح که شعر جاهلی بدان سروده شده و قرآن کریم نیز به آن نازل گردیده است، حاصل چندین گویش (لهجه) است یا در واقع، گویش قبیله معینی

است که بر سایر گویشهای عربی پیشی جسته است؟ همچنین بررسی گویشها ما را در شناخت منابع و مآخذ قرائتهای مختلفی که از قرآن صورت گرفته است، یاری می‌بخشد؛ زیرا این قرائتها بدون انتساب به گویش مشخصی روایت شده‌اند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

قرآن کریم جزء جزء و به زبان «عربیّ مبین»<sup>۲</sup> نازل شد. عرب آن زمان همواره به لهجه‌های مختلف تکلم می‌کرد. قرآن کریم به کدام یک از آن لهجه‌ها نازل شده است؟ قرآن لهجه‌ای را که بدان نازل گشته، معین نکرده و به آن اشاره ننموده است. دو کلمه «عربیّ» و «عربیّاً» به حسب موقعیت اعرابی در سوره‌های نحل، شعراء، فصلت، یوسف، رعد، طه، زمر، شوری، زخرف و احقاف آمده است.<sup>۳</sup> این دو کلمه، افاده تخصیص و تعیین یک لهجه واحد و مشخص از لهجه‌ها را نمی‌کند؛ بنابراین، مفسران، ناگزیر به بررسی لهجه قرآن پرداخته‌اند و آرای دانشمندان، احادیث، اخبار و روایت‌های مربوط به این مقوله را ذکر کرده‌اند. طبری در مقدمه تفسیرش بعد از پرداختن به رأی کسانی که معتقد بودند در قرآن، واژه‌های غیر عربی وجود دارد و اینکه از هر لهجه‌ای در آن آمده است، به این موضوع پرداخته و آورده است:

ابوجعفر گفته است: برای صحه گذاشتن بر اینکه خداوند -جلّ ثناؤه- تمام قرآن را به زبان عربی نازل کرده و قرآن به زبان دیگر اقوام و ملل نازل نشده است و برای بطلان عقیده کسانی که معتقدند در قرآن، واژه‌های غیر عربی آمده است، به اندازه کفایت، دلیل اقامه کرده‌ایم و حال می‌گوییم: چنانچه نزول قرآن به زبان عربی صحیح باشد، پس قرآن به کدام یک از زبانهای [لهجه‌های] عرب نازل شده است؟ آیا به همه آن زبانها نازل گشته است یا به برخی از آنها؟ زیرا همه طوایف عرب را عرب خوانده‌اند؛ گرچه در طرز تعبیر، بیان و سخن گفتن آنها اختلاف وجود دارد و خداوند -جلّ ذکروه- بندگان را به اینکه قرآن را به

۱. دکتر آذرتاش آذرنوش، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی؛ دکتر رمضان عبدالنوّاب، مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی، ترجمه حمیدرضا شیخی؛ جوالیا اس. فالک، زبان‌شناسی و زبان، ترجمه خسرو غلامعلی زاده.
۲. نحل / ۱۰۳؛ شعراء / ۱۹۵؛ فصلت / ۳ و ۴؛ یوسف / ۲؛ رعد / ۳۷؛ طه / ۱۱۳؛ زمر / ۲۸؛ شوری / ۷؛ زخرف / ۳ و احقاف / ۱۲.
۳. محمد فؤاد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، قاهره، ۱۳۶۴ ق.، ص ۴۵۶.

زبان عربی و آن هم به زبان «عربیّ مبین» نازل فرموده است، مطلع ساخته است.

ظاهر عبارت [بلسان عربیّ مبین] محتمل خصوص و عموم است و پی بردن به مراد حق تعالی جز با مراجعه به توضیح و بیان رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم میسر نمی‌شود. در این خصوص، اخبار و روایت‌هایی به توضیح و تبیین این نکته پرداخته است. خلاد بن اسلم از انس بن عیاض از ابوحازم از ابوسلمه حدیث کرده و گفته است: «این حدیث را جز از ابوهیره نمی‌دانم که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قرآن به هفت حرف نازل شد؛ مراء و جدال در قرآن کفر است» [و این عبارت را] سه بار تکرار فرمودند. و آنچه از قرآن دانستید بدان عمل کنید و آنچه از آن نفهمیدید به عالمش واگذار کنید».<sup>۱</sup>

طبری سپس در ادامه به تعداد طرّقی که حدیث «أنزل القرآن علی سبعة أحرف» از آن نقل شده است، اشاره می‌کند و روایت بعضی از اخباری را که در ایجاد اختلاف بین صحابه در حفظ برخی از آیه‌ها و قرائتها وارد شده است، نقل می‌کند.<sup>۲</sup> سپس به ذکر نتیجه آن می‌پردازد و می‌گوید:

قرآن به برخی از زبانهای [لهجه‌های] عرب نازل شده است و قرائت امروزی مسلمانان و مصاحفی که بین آنها متداول است، بر برخی از زبانهای مبتنی است که قرآن بدان گردیده است.<sup>۳</sup>

طبری مشخصاً به لهجه‌ای که قرآن کریم به آن نازل شده باشد، اشاره‌ای نمی‌کند. حدیث «أنزل القرآن علی سبعة أحرف» حدیثی معروف و مشهور است که در تفاسیر و در کتب مصاحف و قرائات با طرق و وجوه متعددی آمده است. گرچه در ساختار متن حدیث و ضبط عبارتهای آن اختلاف شده است، در محتوای آن -که خلاصه‌اش، نزول قرآن بر هفت حرف می‌شود- توافق حاصل بوده است که منظور از «حرف» در اینجا وجهی از وجوه زبانها یا لهجه‌ها بوده است.<sup>۴</sup>

اما رجال سند این حدیث زیادند؛ برخی از آنها مانند ابن کلبی و ابوصالح،

۱. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ المطبعة الامیریة بولاق، قاهره، ۱۳۲۳ ق.، ج ۱، ص ۲۵.
۲. همان، ج ۱، ص ۹ به بعد.
۳. همان، ص ۲۵.
۴. همان، ص ۹ به بعد.

سندشان به عده‌ای از صحابه منتهی می‌شود.<sup>۱</sup> گفته می‌شود که اینان، این روایت را از [حضرت] رسول ﷺ شنیده‌اند. این صحابه عبارتند از: عمر بن خطاب، عثمان ابن عفان، ابن عباس، ابن مسعود، ابی بن کعب، انس، حذیفه بن یمان، زید بن ارقم، سمرة بن جندب و... تعداد این صحابه بر اساس برخی روایتها به ۲۱ تن می‌رسد.<sup>۲</sup> سپس راویان درباره علل و اسبابی که این حدیث به منظور آن از حضرت رسول ﷺ روایت شده است، گفته‌اند: پیامبر ﷺ به جهت احساس به وجود آمدن مشکلات احتمالی - در صورت نزول قرآن به یک حرف - با توجه به وجود لهجه‌ها و زبانهای متعدد در بین صحابه از خداوند برای تسهیل در این امر، خواستار نزول قرآن به لهجه‌های مختلف شد و خداوند نیز درخواست ایشان را اجابت کرده و امر به نزول قرآن به هفت حرف (لهجه) کرد. سپس به ذکر احادیثی که در این خصوص وارد شده است، پرداخته‌اند. از جمله حدیثی که پیغمبر ﷺ فرموده‌اند:

پروردگرم مرا مأمور کرد که قرآن را به یک حرف بخوانم، از او خواستم که بر امتم آسان گیرد؛ از این رو، مرا امر کرد به دو حرف قرائت کنم، درخواست کردم آسان تر کند، دستور داد قرآن را به هفت حرف قرائت کنم.<sup>۳</sup>

و نیز حدیثی دیگری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

جبرئیل قرآن را به یک حرف بر من قرائت کرد. پس درخواست کردم که به پیش از یک حرف بخواند و تا آنجا پیش رفت که به هفت حرف منتهی شد.<sup>۴</sup>

آنچه از محتوای این دو حدیث و دیگر احادیث در این باره استفاده می‌شود، این است که قرآن در اصل به لهجه واحدی نازل نشده است، بلکه به تعدادی از لهجه‌ها نازل شده است. حدیث [سبعة أحرف] چنانچه دیدیم، حدیثی عام و مطلق است که لهجه‌های معینی را افاده، تحدید و حصر نمی‌کند، گرچه در برخی روایتها، اضافاتی بر آن افزوده شده است که در صدد شرح و تفسیر آن و تعیین حروف هفتگانه برآمده است و به وسیله این اضافات، این حدیث، معروف و معین شده است.

آمدن این حدیث با طرق متعدد - خواه به شکل عموم و اطلاق و یا تقييد و تحدید - از این نظر که با پاره‌ای از اخبار و روایتهایی که نزول قرآن را به صراحت به لهجه‌ای واحد (لهجه قریش) نسبت می‌دهد، در تعارض بوده است، قابل توجه و مد نظر بوده است؛ از این رو، دانشمندان به بحثهای مفصّلی در این مقوله پرداخته و آرا و نظریه‌های خود را ابراز کرده‌اند.

سیوطی آنچه به عنوان شرح و زیادات به این حدیث الحاق گردیده است، حدوداً در قالب چهل نظریه خلاصه کرده است<sup>۱</sup> که بیشتر آنها با لهجات ارتباطی ندارند؛ بنابراین از ذکر آنها خودداری می‌کنیم و آنچه ارتباط مستقیم با لهجه قرآن کریم و دیگر لهجه‌ها دارد، مورد بحث قرار می‌دهیم.

سلسله سند حدیثی که در آن به تعیین لهجه‌ها و حصر آن تصریح شده است، غالباً به ابن عباس منتهی می‌شود، راویان این حدیث بدین‌قرارند: ابن کلبی از ابوصالح از ابن عباس، و قتاده از ابن عباس.<sup>۲</sup>

ابوصالح از ابن عباس شنیده که گفته است: قرآن بر هفت حرف نازل شده است<sup>۳</sup> که پنج حرف آن از قبیله هوازن و دو تای دیگرش از قریش و خزاعه است.<sup>۴</sup>

قتاده نیز از ابن عباس شنیده که گفته است:

قرآن به زبان قریش و خزاعه نازل شده است؛ زیرا خزاعه همجوار با قریش بوده‌اند و فهم زبان یکدیگر [برایشان] آسان بوده است.<sup>۵</sup>

بدین ترتیب کسانی که قائل به تعیین لهجه‌های قرآن کریم بوده‌اند، به این احادیث استناد کرده و گفته‌اند:

عرب دارای زبانهای (لهجه‌های) زیادی بوده است که همه آنها بی‌تردید عربی بوده‌اند، اما در فصاحت و بلاغت همسان نبوده‌اند و چون پیامبری که بر او

۱. همان.

۲. طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۳؛ سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۸۱.

۳. «نزل القرآن علی سبع لغات»؛ سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۸۱.

۴. طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۳. ۵. همان.

۲. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۷۸.

۴. همان.

۱. همان، ص ۲۳.

۳. همان.

وحی نازل شد، عرب بوده و کتاب خداوند نیز عربی معجز بوده است و این اعجاز جز با نزول به فصیح‌ترین، سلیس‌ترین و پرنفوذترین لهجه‌ها به منصه ظهور نمی‌رسید؛ از این رو، قرآن به بهترین لهجه‌های عرب که همان لهجه‌های هوازن (سعد بن بکر، خثیم بن بکر، نصر بن معاویه و ثقیف) و لهجه قریش و خزاعه است، نازل شد.<sup>۱</sup>

همان‌گونه که از ظاهر روایت برمی‌آید، این لهجه‌ها، شش لهجه است، نه هفت لهجه. برخی از دانشمندان نیز آن را شامل لهجه‌های قریش، هذیل، تمیم، ازد، ربیعیه، هوازن و سعد بن بکر دانسته‌اند و برخی آنها را لهجه‌های هذیل، کنانه، قیس، ضبه، تیم الریاب، اسد بن خزیمه و قریش قلمداد کرده‌اند.<sup>۲</sup>

روایت ابن عباس از طرق ابوصالح و قتاده از نظر نقاد، روایتی ضعیف است، همان‌گونه که بر سند ابن کلبی<sup>۳</sup> از ابوصالح<sup>۴</sup> از ابن عباس، «سلسله الکذب» اطلاق شده است و دانشمندان زیادی از رجال جرح و تعدیل، به این سند اشکال وارد کرده‌اند که در کتابهای رجال مذکور است، اما طبری درباره قتاده گفته است که از ابن عباس چیزی دریافت و سمع نکرده است و روایت او یعنی (نزل القرآن بلسان قریش و لسان خزاعه) از ابن عباس قابل اعتنا نیست.<sup>۵</sup>

با مراجعه به حدیث «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ فَاقْرَؤْوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ» با همه طرقش، به طور خلاصه می‌توان گفت: این حدیث با طرق متعددی از صحابه‌ای که نامشان ذکر شد، روایت شده است، به طور عام و کلی آمده است و تعیین لهجه‌ها و تفسیرهای بعدی - چنانچه گفتیم - اضافات و شرواحی است که از اصل متن نیست، بلکه از برخی صحابه یا راویان بوده است و بیشترین آنها ارتباطی

با [مقوله] لهجه‌ها ندارد و با جریان اختلاف مردم و قرائت قرآن نیز کمتر ارتباط دارد.<sup>۱</sup> برخی از این قیده‌ها به متن حدیث الحاق شده که گویی جزء متن اصلی بوده است، چنانچه برخی، لهجه یمن را به آن لهجه‌ها اضافه کرده‌اند،<sup>۲</sup> و با آنکه یمن دارای لهجه‌های گوناگونی بوده است، به لهجه خاصی از آن اشاره‌ای نکرده‌اند.

این حدیث با روایتی که در آن بر تعیین «لهجه قریش» به عنوان لهجه قرآن، تصریح شده است، در تعارض است؛<sup>۳</sup> زیرا این روایت، لهجه قرآن کریم را مشخصاً تعیین کرده است؛ چنان که از روایت اخباریون در خصوص کیفیت جمع قرآن و از گفتار عثمان، خطاب به افرادی که متصدی جمع قرآن بوده‌اند - مبنی بر اینکه به آنها گفته بود، در آنچه شما با زید اختلاف کردید، آن را به زبان قریش بنویسید، چون قرآن به زبان آنها نازل شده است.<sup>۴</sup> - و همچنین از روایت «لم ينزل القرآن إلا بلغة قریش»<sup>۵</sup>، حصر لهجه قرآن در لهجه قریش استفاده می‌شود.

بعلاوه این حدیث با صریح آیه‌های قرآن کریم و اخبار مربوط به کیفیت نزول وحی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تلقین آیه‌ها به صورت حرف به حرف و کلمه به کلمه توسط جبرئیل به ایشان و املا کردن آن حضرت به کاتبان وحی و صحابه حافظ قرآن، در تعارض است.<sup>۶</sup> همچنین با نظریه شایع بین متکلمان در موضوع کلام خداوند در حدوث و قدم آن و نظریه خلق قرآن که در صدر دولت عباسی بروز کرد و از اهم مسائل کلامی مورد اختلاف بین معتزله و اشاعره و... در علم کلام به شمار می‌رفت و در ایام مأمون نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، در تعارض است. برای همخوانی و سازش میان آن حدیث مطلق و احادیثی که لهجه قرآن را در

۱. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۸۱ به بعد؛ ابن جزری، النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۱۹ به بعد.

۲. ابن جزری، النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۲۴.

۳. طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۳.

۴. نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، (در هامش تفسیر طبری)، ج ۱، ص ۲۴.

۵. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۸۱.

۶. بروج / ۸۵؛ بقره / ۱۱۰؛ هود / ۱۱؛ گولد زیهر، المذاهب الاسلامیه فی تفسیر القرآن، تعریب علی حسن عبدالقادر، قاهره، ۱۹۴۴ م، ص ۳ به بعد؛

Noldeke, *Geschichte des Korans*, 2 A Uflage. I. Teil.

لهجه قریش منحصر می‌داند، برخی بنا بر قول عمر که گفته است: «نزل القرآن بلغة مضر»،<sup>۱</sup> میان‌روی را پیش گرفته و گفته‌اند: قرآن به زبان «مضر» نازل شده است، به دنبال آن بعضی از آنها لهجه‌های مضر را تعیین کرده و گفته‌اند، شامل هذیل، کنانه، قیس، ضبه، تیم‌الریاب، اسد بن خزیمه و قریش است که مجموعاً هفت لهجه می‌شود.<sup>۲</sup> برخی نیز گفته‌اند قرآن به زبان قریش نازل گردید، ولی چون قریش دارای لهجه‌های متعددی بود، قرآن به برخی از آنها نازل گشته است، نه به یک لهجه واحد از لهجه‌های آن. برخی نیز عقیده بر آن است که قرآن به زبان قریش و اعراب فصیحی که مجاور آنها بوده‌اند، نازل شده است، آنگاه تجویز شد که هر کس با زبان متداول خود - که از نظر اعراب و واژگان با دیگر زبانها اختلاف داشت - آن را قرائت کند، اما هیچ یک از عربها به سبب وجود مشقت و اینکه باید مراد [کلام خداوند] را بفهمد،<sup>۳</sup> مکلف به انتقال از یک زبان به زبان دیگر نشد. این رأی نیز از آرای معتدل بین دو نظر سابق بود. واقعیت آن است که اگر در موارد اختلاف [قرائات] و تنوع روایتهای دقت کنیم، چیزی که مؤید این نظر باشد، نمی‌یابیم؛ چرا که در پیچیده‌ترین موارد اختلاف، اشاره‌ای به این نکته نشده است که بر رجال قبایل سخت آمده بود که قرآن را [به لهجه قریش] تلفظ و یا درک کنند، تا اینکه بگوئیم سبب امر به جواز قرائت به لهجه‌های مختلف این امر بوده است.

### [ادله نزول قرآن به لهجه قریش]

سند قائلان نزول قرآن به لهجه قریش این است که حضرت رسول ﷺ از قریش و قریش نیز در مکه بوده است؛ پس به ناچار، نزول قرآن به لهجه قوم او صورت گرفت، تا اینکه حجّت و اعجازی برای فصحای آنها باشد.<sup>۴</sup> همچنین به آیه ﴿و ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم﴾<sup>۵</sup> استشهاد می‌کنند و چون قوم حضرت

۱. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۸۱.

۲. همان.

۳. همان.

۴. مصطفی صادق الرفاعی، اعجاز القرآن، چاپ مطبعة استقامة، ۱۹۵۲ م، ص ۶۳ به بعد.

۵. ابراهیم / ۴.

رسول قریش بود، نزول قرآن به آن لهجه صورت گرفت.<sup>۱</sup> از این رو، آنها قریش را فصیح‌ترین قبایل و زبانشان را بلیغ‌ترین و پاک‌ترین زبانها قلمداد کرده‌اند و دلیلشان این است که قریش همه‌ساله در موسم حج، سخنانی را از قبایل عرب می‌شنیدند و از میان آنها نیکوترین، پاک‌ترین و شیواترین را اختیار می‌کردند.<sup>۲</sup> سپس به اخبار دیگری که نزول قرآن را به زبان قریش تأیید می‌کند، استشهاد می‌کنند. خبر اختیار شیواترین واژه‌ها از سوی قریش به قناده متوقای سال ۱۱۷ هـ. منتسب می‌کنند که گفته است:

قریش بهترین لغات عرب را گزینش می‌کرد تا حدی که زبان قریش بهترین زبانها شد و قرآن به آن زبان نازل گردید.<sup>۳</sup>

### [ردّ نظریه نزول قرآن به لهجه قریش]

نظر محدثان در مورد شیوایی لهجه قریش و پاکی و فصاحت آن در صورتی صحیح است که اگر همین محدثان چیزهایی را که با گفته‌های خود آنان در تناقض است و آنها را نفی می‌کنند، نمی‌گفتند. از جمله گفته‌اند که خلیفه - عثمان بن عفان - به افرادی که متولی کتابت قرآن بودند، سفارش کرد که «املاکنده» را از «هذیل» و «کاتب» را از «ثقیف» قرار دهند.<sup>۴</sup> و چنان که می‌دانیم، نه هذیل و نه ثقیف هیچ‌کدام از قریش نبودند. همچنین به اختلاف قریش در فهم پاره‌ای از کلام قرآن و رجوع به غیر از خود برای فهم آن اشاره داشته‌اند. اگر قرآن کریم به لهجه قریش نازل شده بود، هرگز اختلاف در فهم کلمات آن [در بین قریش] پدید نمی‌آمد. نیز گفته شده است که قریش نسبت به دیگر اقوام عرب در جاهلیت بسیار کم شعر سروده‌اند و بدین سبب، بیشترین نسبت انتقال در شعر در زمان اسلام به آنها احاله می‌گردد.<sup>۵</sup> مؤید این نظر این است که بیشترین راویان اشعار جاهلی از غیر قریش بوده‌اند.

۱. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۸۱.

۲. الصاحبی، فقه اللغة، چاپ المؤید، ۱۹۱۰ م، ص ۲۳؛ سیوطی، المزهر، ج ۱، ص ۲۱۰؛ غریب القرآن،

ج ۱، ص ۱۰؛ مجلة الهلال، سال ۱۹۱۷-۱۹۱۸ م، ش ۲۱، ص ۴۳.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۷۷. ۴. الصاحبی، فقه اللغة، ص ۲۸.

۵. طبقات الشعراء، ص ۱۰؛ طه حسین، فی الادب الجاهلی، ص ۱۳۲.

انتقاد دیگری که به قائلان نزول قرآن به لهجه قریش وارد است، این است که اگر قرآن کریم به لهجه قریش نازل شده است، چرا مفسران و در صدر آنها ابن عباس، در تفسیر کلام باری، به شعر و کلام اعراب استشهد کردند، حال آنکه آن اعراب یا آن شاعران از رجال قریش نبودند؟ و چرا علمای لغت رنج رفتن به بادیه‌ها را بر جان می‌خریدند و برای لغت، غریب، نادر و شعر از اعراب بادیه پرس و جو و اخذ می‌کردند و از رجال قریش و اهل مکه با آنکه معروف‌ترین قبایل بودند، اخذ لغت نکردند و چرا علمای لغت برخی از لهجه‌های عرب را از لحاظ فصاحت بر برخی دیگر برتر می‌دانستند؛ برای مثال، همان‌گونه که ابو عمرو بن علا گفته است: «فصیح‌ترین عرب از شمال، هوازن و از جنوب، تمیم هستند»؛<sup>۱</sup> در حالی که آنها از قریش نبودند؟ و چرا برخی از دانشمندان، لهجه‌های هذیل، ثقیف، جرم، نصر و قعین را بر سایر لهجه‌های دیگر در فصاحت برتر می‌دانستند<sup>۲</sup> و قبایل هوازن، تمیم و اسد را افصح القبائل می‌دانستند؟ از این رو، ضروری است که در مورد اعتماد و استناد به این روایتها باید جانب احتیاط را پیش گرفت.

در اینکه گفته‌اند قریش در موسم حج [شیواترین] کلام را گزینش می‌کرد، نیز انتقاد وارد است و آن اینکه اگر آنچه ناقلان اخبار گفته‌اند، حقیقت داشته باشد، چه کسی وظیفه این گزینش را بر عهده داشت؟ خواص مردم یا عوام آنها؟ اگر خواص آنها بودند - که باید باشند - چه فرد یا افرادی از آنها به این کار مهم و مشکل پرداخته است؟ کاری که اقتضا می‌کند از سوی افرادی انجام گیرد که در دانش لغت، ادبیات، قریحه، ذوق و احساس در سطحی عالی باشند، اما اگر مراد عوام آنها هستند، آیا در تاریخ سابقه دارد که عوام [یک ملت] به گزینش، تهذیب و تنقیح لغت پرداخته باشد؟ در جواب باید گفت که عوام همواره به قواعد زبان و اصول آن مقید نبوده‌اند، بلکه در آن تحریف و وضع می‌کرده‌اند و یا از غیر، لغت اخذ می‌کرده‌اند.

انتقاد دیگر آنکه چرا راویان به افرادی که درباره کلام و سخن قبایل به داوری،

۱. سیوطی، المزمهر، ج ۱، ص ۲۱۱؛ همو، الاتقان، ص ۱۰۹؛ الرافعی، تاریخ آداب اللغة العربیه، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲. و سئل بعض العلماء: أئ العرب أفصح؟ فقال: نصر و قعین. ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۲۲۵.

تهذیب و گزینش پرداخته‌اند، اشاره نکرده‌اند، در حالی که به داوران بازار عکاظ اشاره کرده‌اند، با آنکه گزینش و تهذیب لغت در موسم حج از نظر شأن و منزلت از داوری در بازار عکاظ کمتر نبوده است.

سپس گفته شده است که داوران بازار عکاظ غالباً از تمیم بوده‌اند. چرا تمیم را درباره داوری پذیرفته‌اند و قریش را نه، با آنکه بنا بر قول آنها قریش به تمیم اولی است؟ اگر روایت‌های اخباریون صحیح باشد، آیا با گزینش داوران بازار عکاظ از تمیم، تفوق آنها از نظر ادب و کلام بر دیگران استنتاج نمی‌شود؟

بعلاوه، زبان خطابه و شعر در جاهلیت همان زبانی است که وحی بدان نازل شد. حال آنکه شعرای جاهلی و سخنورانی که این اشعار و خطابه‌ها به آنها منسوب است، همگی از اهل مکه نبوده‌اند، بلکه از مناطق مختلف جزیره العرب بودند و بیشتر آنها در عراق یا بلاد شام زندگی می‌کردند. این مطلب می‌رساند که این زبان، زبان محلی خاصی نبوده است، بلکه زبان شعر و خطابه بوده است و اکثر نقاط جزیره العرب و حتی خارج از آن را شامل می‌شده است.

این نتیجه‌گیری ما را در مقابل سؤالی قرار می‌دهد: آیا این زبان (زبان قرآن کریم، شعر و خطابه) زبان ادبی اکثریت عرب قبل از اسلام و زمان ظهور اسلام بوده یا اینکه فقط زبان قریش بوده است و از قریش به سایر نقاط جزیره العرب به سبب حج، مواسم، تجارتها و دیگر عوامل منتشر شده است؟

اگر این زبان، زبان قریش بوده است، در چه زمانی از حدود قریش گذشته و شامل زبان ادبی همه قبایل عرب شده است؟ در صورتی که این زبان، زبان ادبی عرب بوده است، آیا زبان جماعتی معین بوده و سپس گسترش یافته و به عنوان زبان ادبی اکثریت عرب متداول شده است، یا زبان جماعت معینی نبوده است، بلکه لهجه‌ای قدیمی بوده و سپس به شکلی درآمده که وحی به آن نزول یافته است؟

اما درباره این نظر که حضرت رسول ﷺ از قریش بوده‌اند، پس به ناچار وحی نیز به زبان قریش نازل شده است، باید گفت: تمامی عرب، قوم حضرت رسول ﷺ بوده‌اند و هیچ آیه‌ای به این معنای محدود (نزول قرآن به لهجه قریش) وجود ندارد؛ چرا که زبان قرآن «عربی» است و زبان عربی، زبانی است عام که شامل زبان (لهجه)

قریش و دیگر قبایل می‌شود. اگر مراد قرآن کریم در اینجا قوم حاضر در محضر رسول ﷺ - یعنی قریش - بوده است، توصیف قرآن نیز این است که آن به زبان قریش نازل شده است تا بدین ترتیب، مقصود آن برای مردم روشن باشد.

در ادامه موضوع لهجه قرآن کریم در مطلب دیگری که ارتباط تنگاتنگی با این مقوله دارد و بلکه جزئی از موضوع می‌شود، باید امعان نظر کرد و آن «زبان ادب جاهلی» است. آیا اعراب جاهلی دارای لهجه خاصی بوده‌اند و از آن در بیان عواطف خود و در شعر و نثر بهره برده‌اند؟ آیا آن لهجه بر سایر لهجه‌های محلی یا لهجه‌های متعدّد قبایل، سیادت داشته است یا نه؟ اگر لهجه خاصی بوده است، از کدام قبیله (ناحیه) بوده و در کجا تولد یافته است؟ آیا آن لهجه، لهجه‌ای عام بوده است که بین کلیه قبایل عرب متداول بوده است و یا اینکه لهجه خاصّ اعراب شمال (اعراب خارج از یمن، حضرموت و عمان) بوده است؟ پاسخ به این سؤاها، روشنگر موضوع لهجه قرآن کریم می‌باشد.

برخی از خاورشناسان در صدد پاسخگویی به این سؤاها برآمده‌اند. «نولدکه» [۱۸۳۶-۱۹۳۱ م.] در کتاب تاریخ قرآن به موضوع قرائات و لهجه‌هایی که قرآن کریم بدان نزول یافته، پرداخته است.<sup>۱</sup> همچنین در اثنای موضوع شعر جاهلی به مقوله زبان ادب جاهلی پرداخته است. خلاصه آرای او این است که تفاوت‌های بین لهجه‌ها در حجاز، نجد و مناطق مجاور فرات، قابل توجیه نیست و لهجه فصیح بر کلیه این لهجه‌ها بنا شده است.<sup>۲</sup>

«گویدی» معتقد است زبان فصیح، ترکیبی از لهجه‌هایی است که اهل نجد و مناطق مجاور آن بدان سخن رانده‌اند و شامل لهجه معینی نبوده است.<sup>۳</sup>

به نظر «نلینو» [۱۸۷۲-۱۹۳۸ م.]، عربی فصیح از یکی از لهجه‌های نجدی زاده شده و در کنده تهذیب شده و در آنجا به زبان ادبی رایج مبدل شده است.

«هارتمن»<sup>۴</sup> و «فلرز»<sup>۵</sup> معتقدند عربی فصیح همان لهجه اعراب نجد و یمامه بوده

1. Noldeke, *Geschichte des Korans*, Zweite Auflage, Erste Teil. S.42.

2. Noldeke, *Beitrage*, S,1-14, semiti.

4. Hartmann.

3. Guidi, Misc, Ling, Torino.1901. P.323.

5. Vollers.

است، ولی شاعران در آن تغییرات زیادی به وجود آورده‌اند.<sup>۱</sup>

«لاندبرگ» [سوئدی ۱۸۴۸-۱۹۲۴ م.] معتقد است شاعران، واضعان قواعد این لهجه [فصیح] بوده‌اند و متأخران، از این قواعد پیروی کرده‌اند و از شعر آنها این قواعد استخراج شده و دانشمندان از قصائد آنها اصول نحو را استنباط کرده‌اند.

«آگوست فیشر» [۱۸۶۵-۱۹۴۹ م.] به لهجه‌ای که عربی فصیح از آن نشأت گرفته باشد، اشاره‌ای نمی‌کند، جز اینکه معتقد است عربی فصیح، یک لهجه خاصی بوده است.<sup>۲</sup> «بروکلمن»<sup>۳</sup> و «ویتزشتاین»<sup>۴</sup> نیز درباره نشأت و تطوّر این زبانها نظریه‌هایی را ارائه داده‌اند، ولی از ارتباط این لهجه با لهجه‌های دیگر سخنی نگفته‌اند.<sup>۵</sup>

خاورشناسان نظریه‌های خود را بر پایه گزارشهای دانشمندان [سنتی] که درباره شعر، لغت و لهجه‌ها ارائه کرده‌اند، بنا ساخته‌اند، در حالی که به نظر من، این کار برای ارائه نظریه‌ای علمی و صحیح در این موضوع کافی نیست؛ چرا که آنچه این دانشمندان روایت کرده‌اند، پس از [زمان ظهور] اسلام مدوّن شده است؛ یعنی بعد از استقرار زبان و پس از اینکه زبان قرآن کریم، زبان رسمی عرب و بلکه زبان رسمی تمامی مسلمانان شد و آنچه گزارش کرده‌اند، مربوط به این زبان [نضح یافته] می‌باشد و روایت‌هایی که در مورد لهجه‌های دیگر به دست داده‌اند، به استعمال واژگان قبایل مربوط است. اختلاف در تولید کلمه به فتح یا ضم یا اماله و امثال آن و یا کیفیت استعمال حروف جر - با آنکه دارای اهمیت هستند - نیز برای تکوین یک نظریه علمی صحیح درباره نشأت لهجه‌ها و تطوّر آنها نمی‌تواند کافی باشد.

به نظر من، راهی که برای تکوین یک نظریه علمی درباره این موضوعات باید پیمود، این است که [در وهله اول] به نوشته‌های (کتیبه‌های) مدوّن دست اول که به لهجه‌های مختلف نگارش یافته است، مراجعه کرد تا وجوه اختلاف، اشتراک و اصول لهجه‌ها استخراج شود و به وسیله آن به زبان مدوّنی که این کتیبه‌ها در آنجا

1. Vollers, *Valkssprache*, S.184.

2. Fischer, in *ZDMG*, 662. note.4., Rabin.P.17.

3. Brockelman.

4. Wetsstein.

5. Rabin.P.17.



یافت شده است و زمان نگارش آن دست یافت. سپس به مؤلفات مدوئی که در مورد اصول لهجه‌ها و ضوابط نحوی و صرفی نوشته شده است، رجوع کرد تا به اساس و اصول آن زبانها پی برد و مقایسه‌ای بین آنها و زبان فصیح (زبان قرآن کریم) صورت گیرد.

اما مکتوبات جاهلی که در استشهاد، اساسی‌اند، در زمان حاضر بسیارند و به لهجه‌های «معینی»، «قتبانی»، «حضر می»، «ثمودی»، «صفوی» و «لحیانی» و لهجه دیگری که نزدیک به عربی فصیح و متأثر از «ارمی» است و از لحاظ عدد، کمترین لهجه‌ها به شمار می‌رود و روی هم به شش مکتوب می‌رسد، به ما رسیده است. همه این نوشته‌های جاهلی از عربی غربی و جنوبی است. آنچه از این مکتوبات به طور مستقیم به موضوع ما مرتبط می‌شود، بخش مدوئی این مکتوبات است که از قرن ششم میلادی، یعنی کمی قبل از ظهور اسلام و نزول وحی، بر جای مانده است که بسیار اندک است و در حقیقت، تاکنون متن مدوئی که متصل به زمان ظهور اسلام و نزول وحی باشد، در دست نداریم تا بتوان به شناخت لهجه‌ای که هنگام ظهور اسلام در جزیره العرب رایج بوده است، پی برد.

تأسف‌بار است که تاکنون یک کتاب درباره لهجه‌های عربی جاهلی یا لهجه‌هایی که در حین ظهور اسلام و صدر اسلام مستعمل و در ادب آنها رایج بوده است، در اختیار نداریم و آنچه برخی دانشمندان مانند همدانی و نشوان بن سعید حمیری و مانند این دو درباره لهجه‌های اهل یمن تدوین کرده‌اند، غالباً به مفردات اختصاص یافته است و هیچ یک به نحو و یا صرف آن لهجه‌ها و ویژگیهایی که بتوان لهجه‌های گوناگون را از هم ممتاز ساخت، نپرداخته‌اند.<sup>۱</sup>

نزدیک‌ترین این متون به عربی معاصر ما که در حال حاضر با آن می‌نویسیم و آن را عربی فصیح یا عربی قرآن کریم می‌گوییم، همان متونی است که بدان اشاره شد. قدیمی‌ترین و طولانی‌ترین آنها «نقش حران» است که به سال ۳۲۸ م. مربوط می‌شود و در بلاد شام کشف شده است. از این کتیبه می‌توان به وجود لهجه‌ای نزدیک

۱. همدانی، الاکلیل، ج ۸، ص ۱۲۲؛ ابن ندیم، الفهرست (مبحث اقلام).

به لهجه قرآن کریم که بدان تکلم می‌کرده یا می‌نوشته‌اند، پی برد. همچنین ملاحظه می‌شود که نزدیک‌ترین این کتیبه‌ها به زمان ظهور اسلام کمترین آنها هستند. و بس جای تأسف است که ما از شناخت ارتباط لهجه آن متون با لهجه قرآن و شناخت تطوّر آن لهجه از زمان کشف نخستین کتیبه مدوئی تا زمان ظهور اسلام و شناخت ویژگیهای صرفی و نحوی و مشترکات آن با قواعد لهجه قرآن کریم محروم هستیم و مادامی که تعداد زیادی از این کتیبه‌ها را در اختیار نداریم، ارائه نظریه‌ای علمی و قانع‌کننده درباره ارتباط این لهجه با لهجه [فصیح] ما در حال حاضر ممکن نیست. برای تکوین یک نظریه علمی و صحیح درباره لهجه‌های عربی قبل از اسلام و زمان ظهور اسلام، چاره‌ای جز بررسی کتیبه‌های دوران جاهلیت برای استنباط قواعد، ویژگیها، مشترکات و وارد اختلاف آن نیست و در سایه همین تحقیقات است که می‌توان به نظریه علمی مقبول و صحیحی دست یافت. همچنین برای شناخت لهجه قرآن کریم به ناچار باید لهجه‌های قبایل عربی زمان ظهور اسلام و لهجه اهل حجاز، خصوصاً لهجه دو شهری که قرآن در آنجا نازل شده است (مکه و مدینه) و مناطق بین آن دو را شناخت. در حالی که در حال حاضر، نصوص مکتوبی که از کمی پیش از دوره اسلامی و یا هنگام ظهور آن بر جای مانده باشد، در اختیارمان نیست.

اما حدیث «أنزل القرآن على سبعة أحرف» این طور به شنونده القا می‌کند که قرآن کریم بر هفت وجه متباین نازل شده است و در آن اختلاف وجود دارد، چنان که برخی از اخباری که این قضیه را بزرگ جلوه داده‌اند، نیز تداعی‌کننده آن هستند، تا آنجا که گمان می‌رود، صحابه به دو گونه متفاوت قرآن را حفظ و قرائت می‌کردند. چنان که در خبری وارد شده است که دو نفر در آیه‌ای از قرآن اختلاف کردند و هر کدام گمان می‌کرد که حضرت رسول ﷺ همان گونه قرائت کرده است که او قرائت می‌کند؛ از این رو، پیش‌أبی رفتند و اُبی آن دو قرائت را نپذیرفت. آنگاه پیش حضرت رسول ﷺ رفتند و گفتند: ای پیامبر خدا، در آیه‌ای از قرآن اختلاف کرده‌ایم و هر کدام می‌پنداریم که شما این گونه قرائت کرده‌اید. حضرت به یکی از آنها امر به قرائت کرد و بعد از آنکه خواند به او فرمود: «درست خواندی». آنگاه به

دیگری گفتند که بخوان. او بر خلاف اولی قرائت کرد، حضرت فرمودند: «درست خواندی». سپس به ابی فرمودند: بخوان. ابی نیز بر خلاف آن دو قرائت کرد. حضرت فرمودند: «درست خواندی». آنگاه ابی گوید: من در این کار حضرت شک بردم تا اینکه رسول خدا ﷺ از شک من خبردار شدند. دستشان را بالا بردند و به سینه‌ام زدند و فرمودند: «استعذ بالله من الشیطان الرجیم».

از این خبر و اخبار مشابه دیگری که درباره علل گرایش مسلمانان بعد از وفات حضرت رسول ﷺ (از عهد ابوبکر تا زمان عثمان) به جمع و تدوین قرآن کریم روایت شده است، وقوع اختلاف در قرائات در عهد خلفا استنباط می‌شود و نتیجه اینکه عثمان در خوف تفرقه فرو رفته است؛ از این رو، دستور به قرائت بر مصحفی داد که همگان بر آن اتفاق داشتند؛<sup>۱</sup> بنابراین، «نظریه قرائات سبعة» بروز کرد. قرائتهای معتبر و معتمدی که هر یک از آنها به یک قاری منتسب است.

در تدوین نظریه‌ای علمی و صحیح از این اخبار و میزان اختلاف آنها، جز نقد و غربال همه آنچه در این باب از حدیث و روایتهای آمده است، چاره‌ای نیست. در این خصوص در وهله نخست به نظر من، نقد سلسله رجال سند آن به منظور شناخت روایطی که بین آنها برقرار بوده است، ضروری به نظر می‌رسد. در این باره گفته شده است برخی از احادیث به افرادی مورد اطمینان (ثقه) منتسب است، در حالی که بعد از نقد، ثابت شده است که برخی از رجال سند در طول حیات خود آن ثقات را اصلاً ندیده‌اند، همان‌گونه که در روایت قتاده از ابن عباس دیدیم.<sup>۲</sup>

سپس نوبت به نقد متن (محتوا) حدیث از نظر لغت، اسلوب، مضمون و روح حاکم بر آن می‌رسد و همچنین از حیث انطباق برخی روایتهای با روح [مفاهیم] قرآن کریم و احادیث دیگر حضرت رسول ﷺ. آنگاه می‌توان در مورد امکان صدور حدیث از حضرت رسول ﷺ یا عدم آن داوری کرد.

۱. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۹۸ به بعد؛ طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۰ به بعد؛ ابن جزری، النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۵ به بعد؛ الرافعی، اعجاز القرآن، ص ۳۰ به بعد.  
۲. طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۳؛ ج ۲۵، ص ۷۲؛ گلد زیهر، المذاهب الاسلامیه فی تفسیر القرآن، ص ۸۱ به بعد.

بعد از آن باید مثالهایی حصر و ضبط کرد که مورد اختلاف بوده‌اند و آنگاه کلماتی را بررسی کرد که نمایانگر لهجه‌های قبایل بوده است و حرفی از حروف سبعة مذکور در حدیث بوده است. چنانچه در موارد اختلاف (مهم‌ترین چیز مربوط به لهجه قرآن کریم) تفحص کنیم و آنها را به طور دقیق و جامع تدوین کنیم، مشاهده می‌کنیم که در حقیقت، آن اختلافها به ذات و جوهره وحی مربوط نیستند، بلکه غالباً مسائلی‌اند که بعد از نزول وحی و از ناحیه شیوه «نگارش» قرآن کریم رخ داده است؛ چرا که این نگارش، بسیاری از حروف را به صورت مشابه رسم کرده است و نقطه‌گذاری حروف بعد از پایان نزول وحی انجام شده است و بدیهی است که کلماتی که بدون حرکات [و نقطه‌گذاری] رسم و ضبط شده‌اند، با اختلاف و مشکلات زیادی از حیث نطق و موقعیت اعرابی کلام، مواجه خواهد شد.<sup>۱</sup>

برخی از این اختلافها شامل استعمال کلماتی می‌شود که از نظر هیأت متفاوت‌اند، اما از نظر معنا موافق و برخی نیز در شکل و معنا با هم تباین دارند و این قسم اخیر، بدون شک از مهم‌ترین اقسام اختلاف است که بایسته تحقیق می‌باشد. اگر همه مواردی که در مصاحف آمده است و همه آنچه قراء از قرائات روایت کرده‌اند، جمع‌بندی شود، متوجه می‌شویم که آنچه به لهجه‌ها و زبانها مربوط می‌شود، اندک است و معظم آن، شامل مترادفات می‌گردد؛ مثل: «أرشدنا» و «اهدنا»؛ «العهن» و «الصوف»؛ «زقیه» و «صیحه»؛ «هلم» و «تعال» و «أقبل»؛ «عجل» و «أسرع»؛<sup>۲</sup> «الظالم» و «الفاجر»؛ «عتی» و «حتی»<sup>۳</sup> و...  
این مثالها کلماتی هستند که لفظاً مختلف و از لحاظ معنا واحدند و همان‌گونه گفته شد، مفردات، به قواعد (اصول) لهجه‌ها دخیلی ندارند. اما اختلاف در اظهار، ادغام، اِشمام، تَفخیم، ترقیق، مد، قصر، اِماله، فتح، تحقیق، تسهیل و ابدال، از آن‌گونه اختلافها در لفظ و معنا<sup>۴</sup> و از قبیل اختلافهای مؤثر در قواعد لهجه‌ها

۱. همدانی، الاکلیل، ج ۸، ص ۱۲۲؛ گلد زیهر، المذاهب الاسلامیه فی تفسیر القرآن، ص ۴ به بعد.

۲. ابن جزری، النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۲۹ به بعد؛ قرطبی، جامع البیان، ج ۱، ص ۱۶؛

الاتقان، ج ۱، ص ۷۹ به بعد. ۳. مبانئ (۹)؛ Noldeke, 1, 51.

۴. ابن جزری، النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۲۶ به بعد.

نمی‌باشند، بلکه از باب اختلاف در مخارج حروف می‌باشند و نمی‌توان آنها را حدّ فاصلی میان لهجه‌ها قلمداد کرد، به گونه‌ای که هر یک تبدیل به یک لهجه از لهجه‌ها گردد. برخی از این اختلافها نیز به رسم الخط و برخی به تجوید یا طریقه تلاوت و تولید حروف مربوط می‌شود.<sup>۱</sup>

برخی از دانشمندان مواردی از کلمات غیر قریشی را که در قرآن کریم آمده است، ذکر کرده و گفته‌اند از لهجه‌های دیگر می‌باشند، از جمله «أرائك»، «لا وزر»، «یفتنکم» و... که برخی ریشه آنها را به پنجاه لهجه از لهجه‌های قبایل نسبت داده‌اند. چنان که به وجود کلمات معرّبی که از زبانهای عجمی مثل رومی، فارسی، نبطی، حبشی، سریانی، عبرانی و... اخذ شده‌اند، اشاره داشته‌اند.<sup>۲</sup> حتی در این باره کتابهایی نیز نوشته‌اند؛ از جمله: کتاب ابو عبید قاسم بن سلام هروی متوفای سال ۲۲۳ هـ. (۸۳۸ م.) با نام *رسالة فی ما ورد فی القرآن من لغات القبائل*<sup>۳</sup> و کتاب *لغات القرآن* از ابوزید انصاری متوفای سال ۲۱۴ هـ. (۸۲۹ م.) و...<sup>۴</sup>

تحقیقاتی که این‌گونه دانشمندان انجام داده‌اند، به بررسی مفردات یا کلمات منحصر شده است. آنگاه همان کسانی که به این بررسیها پرداخته‌اند، نسبت به بیشترین زبانهایی که آن واژگان را بدانها نسبت می‌دادند، بیگانه بوده‌اند، به ویژه نسبت به زبانهای غیر عربی؛ مثل: رومی، سریانی، نبطی و حبشی.

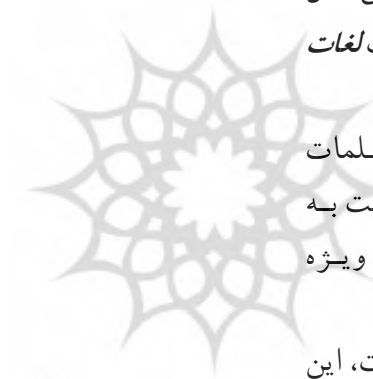
اگرچه سماع لغت از اعاجمی که به اسلام گرویده بودند، جایز بوده است، این روش برای حکم (داوری) در مورد اصل زبان کافی نیست، بلکه باید نسبت به قواعد (اصول) آن زبان، تاریخ و سیر تطوّر آن، ارتباطهای تاریخی میان عرب و ملل دیگر در قبل از اسلام به منظور شناخت کیفیت ورود این واژه‌ها در کلام عرب و راهکاری مناسب برای تطبیق بین دو زبان، آگاهی و شناخت داشت و این، چیزی است که در آن روزگار هرگز اتفاق نیفتاده است....

۱. در مورد برخی از مثالها، ر.ک: *المصاحف سجستانی*، چاپ آرتور جفری، ص ۷.

۲. سیوطی، *الاتقان*، ج ۱، ص ۲۲۹ به بعد.

۳. *با التیسیر فی علم التفسیر* اثر الدیرینی در قاهره به سال ۱۳۱۰ ق. و نیز *با تفسیر الجلالین* در قاهره به

سال ۱۳۵۶ ق. چاپ شده است. ۴. ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۵۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مرکز باستان‌شناسی و موزه ملی ایران